

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۲۸
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۱/۲۹

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود
سال دهم، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۹۵

نام و نسب سفیانی

سیدعلی هاشمی^۱

چکیده

شورش «سفیانی» از مهم‌ترین نشانه‌های آستانه ظهور است. از روایات این گونه فهمیده می‌شود که فردی به نام سفیانی مهم‌ترین جریان ضد مهدوی را در آن زمان، رهبری می‌کند. این مقاله تلاش می‌کند به شیوه توصیفی و تحلیلی به بررسی نام و نسب سفیانی در مهم‌ترین منابع روایی شیعه بپردازد. بنابر این بررسی، به احتمال زیاد نام سفیانی، عثمان است. در مورد نسب او احتمالات متعددی وجود دارد؛ مانند انتساب به مکانی به نام «سفیان»، انتساب به فردی به نام «سفیان»، انتساب مجازی به ابوسفیان بن حرب، انتساب حقیقی به ابوسفیان بن حرب و داشتن نسب غربی که از این میان، انتساب حقیقی سفیانی به بنی‌امیه و ابوسفیان بن حرب، شواهد روایی قابل توجهی دارد. انتساب نژادی بنی‌امیه به روم نیز در ضمن این مباحث مورد بررسی و نقد قرار گرفته است.

واژگان کلیدی

مهدویت، علائم ظهور، بنی‌امیه، روم.

۱. عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم (s.a.h@chmail.ir).

مقدمه

شورش سفیانی - بنا بر روایات اهل بیت - از مهم‌ترین نشانه‌هایی است که از نزدیک شدن ظهور حضرت مهدی عج خبر می‌دهد. در روایات متعددی این شورش از علائم حتمی ظهور معرفی شده است.^۱ تعداد و اعتبار روایات مربوط به سفیانی، جایی برای تردید در این نشانه باقی نمی‌گذارد.^۲

شواهد متعددی دلالت بر آن دارد که سفیانی، نامی نمادین برای یک جریان فکری و سیاسی نیست؛ چنان که عنوانی کلی نیست که بر افراد متعدد تطبیق کند؛ بلکه به شخصی خاص در واقع اشاره دارد که در آستانه ظهور قیام کرده و بر مناطقی سلطه خواهد یافت. حرکت او در مقابل جریان هدایت‌گر مهدوی قرار دارد و در نهایت توسط موعود منتظر عج کشته خواهد شد.^۳ در این نوشته این مباحث به عنوان پیش فرض، مورد قبول قرار گرفته است و اکنون از نام و نسب سفیانی سخن می‌گوییم.

در کتاب‌هایی که درباره سفیانی نوشته شده، به نام و نسب سفیانی اشاره شده است، با وجود این، همواره این موضوع مورد اختلاف بوده و پژوهش‌های جدید ضروری به نظر می‌رسد. این مقاله بنا دارد، در راستای تکمیل پژوهش‌های پیشین، به طور متمرکز به این بحث بپردازد و به روش توصیفی و تحلیلی روایات اهل بیت علیهم‌السلام را در این موضوع به لحاظ سندی و دلالتی بررسی کند.

نام سفیانی

در روایتی از نام سفیانی سؤال شده است؛ پاسخ امام صادق علیه‌السلام قابل تأمل است:

ابومنصور بجلي می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام اسم سفیانی را پرسیدم، فرمود: با نام او چه کار داری؟ زمانی که بر مناطق پنجگانه شام (یعنی دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین^۴ مسلط شد، در آن هنگام، منتظر فرج باشید. گفتم: نه ماه حکومت

۱. ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱۵، ص ۶۲۴؛ محمد بن ابراهیم النعمانی، الغیبة، ص ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۴ و ۳۰۳، ۲۹۹؛ محمد بن علی الصدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۰ و ۶۵۲؛ محمد بن حسن الطوسی، الغیبة، ص ۴۳۵ و ۴۵۵.

۲. ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱۵، ص ۴۸۲ و ۶۰۰، ۶۲۴ و ۶۹۴؛ محمد بن ابراهیم النعمانی، الغیبة، ص ۳۰۶، ۲۹۹؛ باب ۱۸؛ محمد بن علی الصدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۴۹-۶۵۲ و محمد بن حسن الطوسی، الغیبة، ص ۴۳۵-۴۶۴.

۳. ر.ک: نصرت الله آیتی، تأملی در نشانه‌های حتمی ظهور، ص ۱۷۶، ۱۱۵؛ نجم الدین طبسی، سفیانی، ص ۸۴، ۱۳.

۴. منطقه‌ای در نزدیکی شهر حلب سوریه.

می‌کند؟ فرمود: نه هجده ماه که یک روز بدان افزوده نمی‌شود، حکومت می‌کند.^۱

بنابراین نقل، امام صادق علیه السلام توجه به نام سفیانی را مفید ندانسته‌اند. ممکن است از این نقل این گونه استفاده شود که بحث از نام سفیانی مفید نیست و حتی ممکن است پیامدهای نامناسبی نداشته باشد.^۲

سند این نقل، به شدت ضعیف است. محمد بن علی الکوفی همان ابوسمینه است که دروغ پرداز و غالی است. الحسین بن سفیان، مجهول است. عبد الله بن ابی منصور البجلی، مجهول است؛ البته گویا این عنوان تصحیف عبدالله بن ابی یعفر است که در سند دیگر، قتیبة بن محمد از او روایت نقل کرده است.^۳ به هر حال، این سند به جهت حضور محمد بن علی الکوفی و الحسین بن سفیان ضعیف است. دلالت این حدیث بر نکته یاد شده نیز ضعیف است. بیان نکردن نام سفیانی در آن مورد، می‌تواند عوامل مختلفی داشته باشد که منحصر به نکته یاد شده نیست.

در مقابل در روایت دیگر نام سفیانی، «عثمان بن عنبسه» معرفی شده است:

امام صادق علیه السلام به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: فرزند زن جگرخوار از سرزمین خشک قیام می‌کند و او مردی چهارشانه، دارای چهره‌ای خشن و سری بزرگ است. در صورت او نشانه بیماری آبله است. زمانی که او را ببینی گمان می‌کنی که یک چشم او نابینا است. نام او عثمان و نام پدرش عنبسه و از نسل ابوسفیان است. شورش او ادامه می‌یابد تا این که به سرزمینی می‌رسد که امنیت و چشمه‌های جاری دارد؛ سپس بر منبر آن می‌نشیند.^۴

نکته مهم این است که در این روایت، به صراحت سفیانی از نسل ابوسفیان و با نام «عثمان بن عنبسه» معرفی شده است. مشکل سندی این حدیث، محمد بن علی الکوفی، ابوسمینه است که ضعیف و متهم به غلو است. بنابراین سند این حدیث ضعیف است. البته ممکن است که بتوان ضعف این سند را جبران کرد. در کافی دو حدیث نقل شده است که به این موضوع مرتبط است. این دو حدیث، گزارشی است درباره محتوای فریاد آسمانی و شیطانی که در آستانه ظهور شنیده می‌شود:

۱. محمد بن علی الصدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۱.

۲. مانند این که ممکن است افراد دارای نام‌های مشابه، مورد اتهام قرار گیرند یا برخی افراد بخواهند با گذاشتن آن نام بر خود یا فرزندان خود از این عنوان سوء استفاده کنند.

۳. ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۶.

۴. محمد بن علی الصدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۱.

محمد بن علی حلی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: اختلاف بنی عباس از امور حتمی است و ندا از امور حتمی است و قیام قائم از امور حتمی است. گفتم: نداء چگونه است؟ فرمود: ندا دهنده‌ای از آسمان در ابتدای روز فریاد می‌زند: به درستی که علی و شیعه او از رستگارانند. (سپس) فرمود: و ندا دهنده‌ای در پایان روز فریاد می‌زند: همانا عثمان و شیعیان او رستگارند.^۱

سند این روایت موثق است. مراد از ابن فضال، حسن بن علی بن فضال است که فطحی ولی ثقه بوده است و ابوجمیل، مفضل بن صالح است که امامی و بنا بر تحقیق ثقه است.^۲ در این حدیث، در مقابل ندای آسمانی که بر حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام، علی علیه السلام و شیعیانش تأکید می‌کند، ندای دیگری برای ایجاد شبهه و انحراف، فریاد می‌زند که حق با عثمان و شیعیان او است. روایت دیگر کافی نیز مشابه این محتوا را نقل کرده است.^۳ مشابه روایت یاد شده را شیخ طوسی رحمته الله با سند صحیح نقل کرده است:

ابوحزمه ثمالی می‌گوید: به ابوعبدالله (امام صادق علیه السلام) عرض کردم: ابوجعفر (امام باقر علیه السلام) می‌فرمود: خروج سفیانی حتمی است؛ نداء (آسمانی) حتمی است؛ طلوع خورشید از مغرب از امور حتمی است و امور دیگری را نیز حتمی معرفی می‌کرد. ابوعبدالله (امام صادق علیه السلام) فرمود: و اختلاف بنی فلان حتمی است؛ قتل نفس زکیه حتمی است؛ قیام قائم حتمی است. گفتم: نداء چگونه است؛ فرمود: ندا دهنده‌ای از آسمان در آغاز روز فریاد می‌زند که حق با علی و شیعه او است؛ به طوری که همه اقوام آن را با زبان خود می‌شنوند. سپس ابلیس در آخر روز از زمین صدا می‌زند که حق با عثمان و شیعه او است. در آن هنگام، کسانی که اهل باطل هستند، دچار تردید می‌شوند.^۴

علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری امامی و بنا بر تحقیق ثقه است.^۵ بنابراین سند این

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱۵، ص ۶۹۵.
۲. رک: محمد بن اسماعیل المازندرانی، منتهی المقال فی أحوال الرجال، ج ۶، ص ۳۰۹؛ میرزا حسین النوری، خاتمة المستدرک، ج ۴، ص ۳۰۹.
۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱۵، ص ۴۸۱.
۴. محمد بن حسن الطوسی، الغیبة، ص ۴۳۵.
۵. او شاگرد فضل بن شاذان بوده است، نجاشی نقل کرده است که مرحوم کشی در رجالش به او اعتماد کرده است. (احمد بن علی النجاشی، رجال النجاشی، ص ۲۵۹). شیخ طوسی او را با تعبیر «فاضل» ستوده است. (محمد بن حسن الطوسی، رجال الطوسی، ص ۴۲۹). ابن داود و علامه سخنان این دو بزرگوار را تأیید و تکرار کرده‌اند (حسن بن علی بن داود حلی، الرجال، ص ۲۵۰؛ حسن بن یوسف حلی، خلاصة الأقوال فی معرفة أحوال الرجال (رجال العلامة الحلی)، ص ۹۴). بنابراین از اعتماد کشی و تأیید ابن داود و علامه می‌توان دریافت که علی بن محمد بن قتیبه امامی و بنا بر تحقیق ثقه است.

روایت، صحیح است. شیخ طوسی این محتوا را با سند دیگر و تفاوت‌هایی در عبارت در کتاب خود تکرار کرده است.^۱

به نام «عثمان» در این روایات توجه کنید. احتمال دارد که مراد از عثمان، در این نقل‌های معتبر، «عثمان بن عنبسه» یعنی همان سفیانی باشد. این احتمال با نقل دیگر این روایت که با سند صحیح توسط مرحوم صدوق نقل شده است، تأیید می‌شود:

ابوحمزه ثمالی می‌گوید: به ابوعبدالله عرض کردم که ابوجعفر ع می‌فرمود: خروج سفیانی از امور حتمی است. به من فرمود: بله و اختلاف بنی‌عباس، کشته شدن انسان پاک (نفس زکیه) و قیام قائم ع از امور حتمی است. گفتم: آن ندا چگونه خواهد بود؟ فرمود: ندا دهنده‌ای از آسمان در آغاز روز فریاد می‌زند که حق با علی و شیعیان او است؛ سپس ابلیس - که خدا او را لعنت کند - در پایان روز فریاد می‌زند که حق با سفیانی و شیعیان او است. در این هنگام اهل باطل گرفتار تردید می‌شوند.^۲

چنان که مشاهده می‌شود، این روایت، همان روایات پیشین و با روایت کافی نیز بسیار شبیه است. تنها تفاوت محتوایی بین این روایات، این است که در روایت اخیر، به جای عثمان، تعبیر سفیانی آمده است. این روایت، نشان می‌دهد که یا امام این تعبیر را به جای نام «عثمان» در برخی بیان‌هایش فرموده است و یا این که راوی این روایت چنین برداشتی از نام عثمان داشته؛ یعنی مراد امام را از «عثمان»، سفیانی فهمیده و به هنگام نقل روایت، به جای «عثمان»، سفیانی گزارش کرده است. در هر صورت با توجه به صحیح بودن سند این روایت، این احتمال تقویت می‌شود که نام سفیانی، عثمان است.

البته این احتمال نیز وجود دارد که مراد از «عثمان» در روایات معتبر یاد شده، «عثمان بن عفان»، خلیفه سوم اهل سنت باشد. جالب آن است که روایتی در الغیبة نعمانی این برداشت را تأیید می‌کند. در این روایت محتوای ندای شیطان این گونه گزارش شده است:

عبدالله بن سنان می‌گوید: نزد امام صادق ع بودم. شنیدم مردی از قبیله همدان به آن حضرت گفت: «عامه بر ما عیب می‌گیرند و می‌گویند شما معتقدید که منادی از آسمان نام صاحب این امر (امامت) را صدا می‌زند». امام تکیه داده بود، خشمگین شد و نشست، سپس فرمود: «از من نقل نکنید؛ ولی از پدرم نقل کنید و مشکلی برای شما در آن نیست. گواهی می‌دهم که از پدرم شنیدم که فرمود: این در کتاب خدا روشن

۱. محمد بن حسن الطوسی، الغیبة، ص ۴۵۴.

۲. محمد بن علی الصدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۲.

است؛ زیرا می‌فرماید: «اگر بخواهیم نشانه‌ای از آسمان بر آنان نازل می‌کنیم که گردن‌هایشان در مقابل آن خاضع شود». ^۱ هیچ‌کسی در آن روز در روی زمین باقی نمی‌ماند، مگر آن که خاضع و تسلیم می‌شود، زمانی که آن صدا را از آسمان بشنود که همانا حق با علی بن ابی‌طالب و شیعیان او است. سپس فرمود: فردای آن روز، ابلیس به هوا می‌رود تا از دید اهل زمین پنهان شود و فریاد می‌زند: همانا حق با عثمان بن عفان و شیعیان او است. او مظلومانه کشته شده است. پس خون خواه او باشید». ^۲

سند این روایت موثق است. احمد بن محمد بن سعید بن عقده، زیدی ولی ثقه است و حسن بن علی التیمری، همان ابن فضال است که فطحی ولی ثقه است. نعمانی بیان می‌کند که این متن با سند دیگری نیز نقل شده است. ^۳ در روایتی دیگر در همین منبع، مشابه این نقل، با این تفاوت که به جای عثمان بن عفان، فقط عثمان نقل شده اما از کشته شدن مظلومانه او نیز یاد شده است. ^۴

سند هر دو دسته روایات متعارض که یکی عثمان را سفیانی و دیگری عثمان بن عفان معرفی می‌کند. حداقل در برخی از سندها - معتبر است؛ جمع این دو دسته از روایات نیز ممکن است. بدین توضیح که روایات مربوط به سفیانی و برخی دیگر از روایات نشان می‌دهد که در آستانه ظهور، بنی‌امیه و در رأس آن‌ها سفیانی، مهم‌ترین جریان ضد مهدوی به شمار می‌آیند. روایات یاد شده درباره صیحه آسمانی نیز همین تقابل را به روشنی تأکید می‌کند. بنابراین در آستانه ظهور، تنها شخص سفیانی مطرح نیست؛ بلکه جریان فکری او که همان تفکر اموی است، با تفکر علوی و مهدوی مقابله می‌کند. بنابراین بعید نیست که در صیحه شیطانی، هم نام عثمان بن عفان به عنوان یک از سران جریان اموی برده شود و هم از سفیانی به عنوان رهبر آن زمان این جریان یاد شده باشد.

از شواهد این جمع این است که در محتوای صیحه آسمانی نیز چنین اختلافی مشاهده می‌شود. برخی روایات محتوای صیحه آسمانی را تصریح به نام امام زمان عجل الله فرجه بیان کرده‌اند و در برخی دیگر - مانند روایات یاد شده - به حقانیت امیرالمؤمنین ع تصریح شده است. در

۱. (۳). الشعراء: ۳.

۲. محمد بن ابراهیم النعمانی، الغیبة، ص ۲۶۱، ۲۶۰.

۳. رک: همان، ۲۶۱.

۴. رک: همان.

۵. رک: همان، ص ۱۸۱، ۲۵۴، ۲۵۷ و ۲۶۳؛ علی بن حسین بن بابویه، الإمامة والتبصرة من الحیرة، ص ۱۲۹؛ محمد بن علی الصدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۰؛ محمد بن نعمان المفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۷۹؛ محمد بن حسن الطوسی، الغیبة، ص ۴۵۴.

آخرین روایتی که نقل شد نیز شواهد جمع این چینی وجود دارد. در ابتدای این روایت، راوی به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند که عامه بر ما عیب می‌گیرند که شما معتقدید که ندایی آسمانی، نام صاحب امر امامت را فریاد می‌زند، امام با تأیید ضمنی این خبر، مفاد صیحه آسمانی را این گونه گزارش می‌دهد که حق با علی علیه السلام و شیعیان او است. بنابراین آن حضرت بین این دو سخن منافاتی ندیده است و گرنه باید می‌فرمود محتوای صیحه تصریح به نام صاحب الزمان علیه السلام نیست؛ بلکه نام امیرالمؤمنین علیه السلام برده می‌شود.^۱ بررسی دیگر روایات نیز نشان می‌دهد که فریادهای آسمانی متعدد بوده و در روایات از صیحه در ماه رجب، رمضان و محرم خبر داده شده است.^۲ بنابراین می‌توان اختلاف یاد شده را با توجه به تعدد صیحه‌ها یا اجمال و تفصیل برخی از روایات در گزارش محتوای آن‌ها جمع کرد.

با توجه به استنباط یاد شده، نام سفیانی «عثمان» و احتمالاً نام پدر او «عنبسه» است. دلیل این احتمال آن است که تنها در یک روایت ضعیف السند به نام پدر او اشاره شده است.

نسب سفیانی

واژه سفیانی، مرکب از کلمه «سفیان» و «یای نسبت» است. منسوب به «ابوسفیان» نیز سفیانی نامیده می‌شود. مراد از سفیان یا ابوسفیان کیست و آیا این نسبت حقیقی یا نمادین است؟ سخن از حقیقی یا مجازی بودن نسبت سفیانی، غیر از بحث واقعی یا نمادین بودن اصل وجود سفیانی است. چنان که گفته شد، پیش فرض این مقاله آن است که فردی واقعی به نام سفیانی داریم. با وجود این پیش فرض، این سؤال قابل بررسی است که چرا او را سفیانی نامیده‌اند؟ آیا او به طور حقیقی به سفیان یا ابوسفیان نسبت دارد یا این عنوان کنایه از شباهت فکری و رفتاری او با سفیان یا ابوسفیان است؟ در ادامه این مطلب بررسی می‌شود. چند احتمال در این مورد وجود دارد:

۱. انتساب به مکان خاصی به نام «سفیان»

در نزدیکی هرات در کشور افغانستان، روستایی به نام «سفیان» است که سفیانی، عنوانی است که برای انتساب افراد به آن روستا به کار می‌رود. مثلاً ابوطاهر احمد بن محمد بن اسماعیل بن الصباح السفیانی (متوفای حدود ۳۸۰ ق)، به دلیل انتساب به این روستا، سفیانی

۱. ر.ک: عباس تبریزیان، العد التنزلی فی علائم ظهور المهدی (ع)، ص ۳۱۷.

۲. ر.ک: محمد کاظم القزوینی، الإمام المهدی (علیه السلام) من المهدی الی الظهور، ص ۴۱۳، ۴۰۹.

معرفی می‌شد.^۱

شاهدی نداریم که انتساب «سفیانی» مورد بحث ما را به روستای یاد شده تأیید کند؛ بلکه روایات و شواهد مخالف آن وجود دارد که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند. افزون بر آن که قرائت مشهور از این عنوان «سفیانی» به ضم سین است نه «سفیانی».

۲. انتساب به فردی به نام «سفیان»

در تاریخ، انتساب حقیقی یا مجازی به فردی به نام سفیان، نیز موجب شده است که برخی را سفیانی بنامند. مثلاً در روستای «نساء» که منسوب به آن روستا را «نسائی» می‌گویند، فردی به نام «الحسن بن سفیان بن عامر» بوده که فرزندان و نوادگان او را به دلیل انتساب به جدشان، سفیانی می‌گفتند.^۲ همچنین پیروان «سفیانی ثوری» را نیز سفیانی می‌نامیدند. البته این نسبت، حقیقی نبوده، بلکه به دلیل پیروی از مذهب فکری سفیانی ثوری به آنان سفیانی گفته می‌شد.^۳

انتساب سفیانی‌ای که در آستانه ظهور قیام می‌کند به «الحسن بن سفیان بن عامر» یا «سفیانی ثوری» مانند احتمال پیشین، بعید است و شاهدی برای تأیید آن نداریم؛ البته این احتمال قابل بررسی است که سفیانی آستانه ظهور فردی باشد که نام فامیلی او به هر دلیل - مثلاً به دلیل نسبت او به یکی از اجدادش - سفیانی باشد؛ اما وابستگی نسبی به بنی‌امیه و ابوسفیان نداشته باشد. این احتمال با توجه به شواهد روایی که سفیانی را به طور حقیقی یا مجازی به ابوسفیان بن حرب نسبت می‌دهد، رد خواهد شد. افزون بر آن، بعید است که ائمه □ از شخصیتی مهمی مانند او، با تعبیر «سفیانی» یاد کنند و مرادشان فقط اشاره به نام فامیلی او باشد.

۳. انتساب مجازی به ابوسفیان

احتمال دیگر درباره نسب سفیانی این است که سفیانی، شخصی است که عملکرد او شبیه ابوسفیان بن حرب و حاکمان بنی‌امیه است. این دیدگاه، سفیانی را به ابوسفیان بن حرب نسبت می‌دهد؛ اما این نسبت را حقیقی نمی‌داند؛ بلکه مدعی است، به جهت شباهت عملکرد سفیانی به سیره ابوسفیان و فرزندانش، او به طور مجازی به ابوسفیان نسبت داده شده است.

۱. یاقوت الحموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۲۵؛ عبد الکریم بن محمد السمعی، الأنساب، ج ۷، ص ۱۴۹.

۲. عبد الکریم بن محمد السمعی، الأنساب، ج ۷، ص ۱۴۸.

۳. همان، الأنساب، ج ۷، ص ۱۴۸؛ به نمونه‌ای از این انتساب ذیل شرح حال عبدالغفار بن عبدالرحمن توجه فرمایید: اسماعیل بن عمر الدمشقی (ابن کثیر)، البداية و النهاية، ج ۱۱، ص ۳۵۵.

در موثقه‌ای آمده است: «وَلَا يَكُونُ قَائِمٌ إِلَّا بِسُفْيَانِيٍّ»^۱ که معنای آن این است که در برابر هر قیام کننده برحق، سفیانی‌ای وجود دارد. این حدیث نشان می‌دهد که گاهی در تعبیر روایات از واژه‌هایی مانند قائم و سفیانی، معنایی مجازی اراده شده است. نزدیک‌ترین و روشن‌ترین معنایی که برای سفیانی در این کاربرد مجازی قابل تصور است آن است که مراد از سفیانی کسی است که روش و سیره ابوسفیان را دارد. یعنی به لحاظ نسب به ابوسفیان مرتبط نیست؛ اما سیره فکری و علمی او مانند ابوسفیان است.

اما این روایت نمی‌تواند، مجازی بودن نسبت سفیانی را اثبات کند؛ زیرا تردیدی نیست که در این روایت، سفیانی در یک معنای مجازی عام به کار رفته است که بر مصادیق متعددی تطبیق می‌کند؛ اما سخن ما در مورد سایر روایاتی است که بدون قرینه از سفیانی سخن گفته‌اند. نمی‌توان تنها به این دلیل که در این روایت، واژه سفیانی در معنای مجازی به کار رفته است، همه کاربردهای این کلمه را مجازی دانست. بنابراین برای اثبات مجازی بودن نسبت سفیانی به ابوسفیان، به شواهد دیگری نیازمندیم.

ممکن است گفته شود: اکنون در جهان، گروه خاصی که خود را از نسل بنی‌امیه بدانند، شناخته شده نیست. اما این احتمال وجود نسل حقیقی ابوسفیان را رد نمی‌کند؛ اما احتمال تشکل نسبی آنان ضعیف است؛ در مقابل گرایش‌های اموی مسلک حتی در زمان ما وجود دارد. برخی از اعضای جریان تکفیری و جنایت کار داعش، به صراحت خود را پیرو بنی‌امیه و برخی حتی خود را سفیانی نامیده‌اند.^۲ در عمل نیز تلاش کرده‌اند، همانند بنی‌امیه از هیچ جنایتی به ویژه علیه شیعیان خود داری نکنند. این گونه شواهد که در این ایام بسیار مشاهده می‌شود، این ذهنیت را تقویت می‌کند که سفیانی، فردی منسوب به خاندان بنی‌امیه نباشد؛ بلکه فردی است که همان تفکر و روش را دارد.

۴. انتساب حقیقی به ابوسفیان بن حرب

برخی روایات این مطلب را می‌رسانند که سفیانی، منسوب به ابوسفیان بن حرب، پدر معاویه و بزرگ بنی‌امیه است. دلیل این دیدگاه، روایات متعددی است که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم:

در روایتی در کتاب «سلیم بن قیس» از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که در نامه خود به

۱. عبدالله بن جعفر الحمیری، قرب الإسناد، ص ۳۷۴.

۲. مثلاً «ابواسامه السفیانی» سرکرده تروریست‌های داعش در شهر «الکرمه» در شرق الرمدی بود که کشته شد و رک: نقش داعش در آخرالزمان، محمد رضا جابری، پیشگفتار، ص ۱۶.

معاویه، به فرزندى از نسل او اشاره مى کند که در مقابل حضرت مهدى علیه السلام قرار مى گیرد. عملکردى که در این نقل برای این فرزند از نسل معاویه ترسیم شده است، با سفیانی کاملاً تطبیق مى کند.^۱

از آن جا که کتاب سلیم گرفتار، تحریفات و اضافاتی شده است، منفردات آن قابل قبول نیست.^۲ اما محتوای مورد اشاره در این روایت از مضامینی نیست که تنها او نقل کرده باشد؛ بلکه چنان که در ادامه خواهیم دید، روایات متعدد دیگری نیز سفیانی را از نسل ابوسفیان معرفی کرده است.

شیخ طوسی در «الغیبه» روایتی را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که از قیام «ابن اَکَلِةِ الْأَکْبَاد» از سرزمین خشک (وادى یابس) در آستانه ظهور خبر داده است.^۳ مشابه این حدیث در الغیبه نعمانی با اندک تفاوتی در تعبیر از امام باقر علیه السلام نقل شده است.^۴ در این دو روایت از سفیانی، به طور صریح نام برده نشده است؛ بلکه خبر از قیام فرزند زن جگرخوار «ابن اَکَلِةِ الْأَکْبَاد» داده شده که با توجه به محتوای دیگر روایات، بر سفیانی تطبیق مى کند. زن جگرخوار، وصف هند، مادر معاویه و زن ابوسفیان است که به دستور او جگر حضرت حمزه بن عبدالمطلب، عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ «أُحُد» از سینه اش خارج شد و او آن را به دندان گرفت.^۵ تعبیر فرزند زن جگرخوار ظهور روشنی در انتساب سفیانی به ابوسفیان بن حرب دارد.

البته سند هر دو روایت ضعیف است. بسیاری از افراد سند شیخ طوسی (نصر بن عصام بن المغیره العمری، احمد بن محمد الاسدی، محمد بن احمد، اسماعیل بن عیاش، مهاجر بن حکیم و معاویه بن سعید) مجهول هستند و تمام افراد سلسله سند کتاب نعمانی، ضعیف یا مجهولند. با وجود این، می دانیم که ضعیف بودن سند یک روایت به معنای مجعول بودن آن نیست و می تواند به عنوان مؤید، احتمال مورد نظر را تأیید کند، به خصوص اگر جهت ضعف مجهول بودن برخی افراد باشد نه تصریح به ضعف آنان.

در روایتی دیگر به نقل از امام سجاد علیه السلام، سفیانی فرزند «عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ»، برادر معاویه

۱. سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الیهالی، ج ۲، ص ۷۷۵۷۷۴: «وَأَنَّ رَجُلًا مِنْ وُلْدِكَ مَشُومٌ مَلْعُونٌ...».

۲. رک: حسن بن یوسف حلّی، خلاصة الأقوال فی معرفة أحوال الرجال (رجال العلامة الحلّی)، ص ۸۳؛ سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۱۷؛ مقاله «کتاب سلیم بن قیس»، قاسم جوادی، فصلنامه علمی. تخصصی علوم حدیث، ش ۳۶-۳۵، ۱۳۸۴ ش، ص ۱۷۹۱۶۳.

۳. محمد بن حسن الطوسی، الغیبه، ص ۴۶۱.

۴. محمد بن ابراهیم النعمانی، الغیبه، ص ۳۰۵.

۵. رک: احمد بن یحیی البلاذری، أنساب الأشراف، ج ۴، ص ۲۸۷؛ اسماعیل بن عمر الدمشقی (ابن کثیر)، البداية و النهایة، ج ۴، ص ۴۱۴؛ شمس الدین الذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۵.

بن ابی سفیان معرفی شده است.^۱ در فرض صحت این نقل، سفیانی فرزند بدون واسطه عتبه بن ابی سفیان نیست؛ زیرا قرن‌ها از مرگ عتبه بن ابوسفیان می‌گذرد؛ بلکه مراد آن است که سفیانی از نسل او است. افزون بر آن که این روایت مرسله است و سلسله سند آن کامل نیست. تنها راوی آن حذلم بن بشیر نیز مجهول است؛ بنابراین سند آن ضعیف است. مشکل دیگر این حدیث این است که با دو روایت پیشین که سفیانی را از نسل معاویه معرفی کردند، تعارض دارد.

روایت دیگری که این نسبت را می‌رساند از عمار بن یاسر^۲ نقل شده است. در این روایت از سفیانی با تعبیر «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ أَبِي سُفْيَانَ» یاد شده است.^۲ سند این روایت نیز ضعیف است؛ زیرا چهار نفر از راویان این حدیث (نصر بن الیث المروزی، ابن طلحه للجحدری، عبد الله بن لهیعه، و ابوزرعه)، مجهول هستند. افزون بر آن، سند این نقل به معصوم ختم نمی‌شود؛ بلکه از عمار بن یاسر نقل شده است.

احتمال دارد تعبیری مانند «ابْنُ أَكَلَةِ الْأَكْبَادِ»، «مِنْ وَوَلِدِ عَتْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ» و «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ أَبِي سُفْيَانَ» افزوده‌های راویان یا کاتبان احادیث سفیانی باشد که با هدف تفسیر و تطبیق مفهوم سفیانی وارد روایات شده باشد. به عبارت دیگر، ممکن است آن چه در روایات بوده، تعبیر سفیانی بوده که قابل تطبیق بر افرادی از غیر خاندان ابوسفیان (بنی امیه) نیز می‌باشد؛ اما فضای دوره نقل و ثبت روایات این ذهنیت را برای راویان یا نسخه‌برداران این احادیث ایجاد کرده بود که مراد از سفیانی، فردی از نسل ابوسفیان است. در نتیجه آنان به قصد توضیح و تطبیق، عبارات یاد شده را به جای تعبیر سفیانی یا در کنار آن افزوده‌اند و بدین جهت میراث روایی دچار ابهام شده است.

برای بررسی این احتمال به نسخه‌های مختلف این روایات در منابع مختلف حدیثی شیعه مراجعه کردم؛ اما اوصاف یاد شده در تمام نسخه‌ها آمده و به طور یکسان نقل شده است؛ بنابراین نمی‌توان به صرف احتمالی که شاهدی بر آن نیست، این اوصاف را از متن روایات خارج کرد. افزون بر آن که روایات دیگری نیز همین محتوا را با عبارت دیگر تأیید می‌کنند. مثلاً به این روایت توجه فرمایید:

ما و فرزندان ابوسفیان، دو خاندان هستیم که برای خدا با یکدیگر دشمنی داریم. ما گفتیم: خداوند راست گفته است و آنان گفتند: خداوند دروغ گفته است. (از این رو)

۱. محمد بن حسن الطوسی، الغیبة، ص ۴۴۳-۴۴۴.

۲. همان، ص ۴۶۳-۴۶۴.

ابوسفیان با رسول خدا ﷺ، معاویه با علی بن ابی طالب و یزید بن معاویه با حسین بن علی جنگید و سفیانی با قائم پیکار می کند.^۱

سند این روایت نیز ضعیف است؛ زیرا راویان آن (احمد بن محمد) السیاری، ضعیف و حکم بن سالم و عنوان «عمن حدثه» مجهولند؛ البته تقابل جریان اموی با اهل بیت علیهم السلام بر کسی پوشیده نیست. اما به دلیل ضعف سند، اثبات جزئیات این حدیث مانند انتساب سفیانی به بنی امیه، دشوار است؛ اما به عنوان مؤید قابل استفاده است.

روایت زیر را نیز می توان از مؤیدات انتساب حقیقی سفیانی به بنی امیه شمرد:
 ابوبصیر می گوید: شنیدم امام باقر □ درباره این سخن خداوند متعال: «اگر بخواهیم، بر آنان نشانه ای از آسمان نازل می کنیم که گردن هایشان در برابر آن خم می شود»،^۲ فرمود: این کار را خداوند انجام خواهد دارد. گفتم: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: بنی امیه و پیروانشان. گفتم: آن آیه چیست؟ فرمود: از حرکت ایستادن خورشید بین ظهر تا وقت عصر، نمایان شدن سینه و چهره ای در خود خورشید که با حسب و نسبش شناخته می شود. این (نشانه ها) در زمان سفیانی است و در آن هنگام، نابودی او و قومش فرا می رسد.^۳

در این روایت از حضور و اقتدار بنی امیه در زمان حکومت سفیانی خبر داده شده است که پس از پدید آمدن نشانه هایی مانند از حرکت ایستادن خورشید و ظاهر شدن چهره ای در آن، سفیانی و قومش از بین می روند. در صدر این حدیث، آشکار شدن نشانه های یاد شده، علامت خواری بنی امیه و در پایان روایت، بروز این نشانه ها، علامت نابودی سفیانی و قومش معرفی شده است؛ بنابراین ظاهر معنای این روایت، آن است که قوم سفیانی همان، بنی امیه هستند. چنان که می دانید، معنای لغوی سفیانی نیز همین انتساب را تأیید می کند. بنابراین، این روایت سفیانی را به بنی امیه منسوب کرده و از قدرت آنان در آستانه ظهور. پیش از رخ دادن آن نشانه ها. خبر می دهد.

سند این نقل از شیخ مفید. که این روایت را در کتاب خود نقل کرده است. تا وهیب بن حفص مشخص نیست. بنابراین سند این روایت نیز ضعیف است؛ اما مؤید محتوای روایات پیشین است. روایات دیگری را نیز می توان یافت که با سندهای ضعیف، به صراحت یا ضمنی

۱. محمد بن علی الصدوق، معانی الأخبار، ص ۳۴۶.

۲. شعراء: ۴.

۳. محمد بن نعمان المفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۷۳.

انتساب سفیانی را به خاندان ابوسفیان بن حرب تأیید می‌کنند.^۱ در مجموع اگر چه سند روایات یاد شده - به جز روایت سلیم بن قیس - ضعیف بوده و تک تک قابل اعتماد نیستند؛ اما نقل این محتوا با سندها و تعابیر مختلف این گمان را تقویت می‌کند که سفیانی، به لحاظ نژادی از نسل ابوسفیان بن حرب است. از دیگر شواهد این دیدگاه این است که در طول تاریخ، افرادی از نسل بنی‌امیه به عنوان سفیانی قیام کرده‌اند. مثلاً در آغاز خلافت عباسیان، از فردی به نام «ابومحمد سفیانی» یاد شده است که در سال ۱۳۲ قمری، علیه بنی‌عباس قیام کرد. نام دقیق او «ابومحمد بن عبدالله بن یزید بن معاویه بن ابی‌سفیان» است. قیام او توسط عباسیان سرکوب شد.^۲ سفیانی دیگر که در تاریخ، قیام او علیه عباسیان ثبت شده «أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ» است. او در آغاز سال ۱۹۶ قمری در دوره حکومت امین عباسی قیام کرد و بر دمشق مسلط ولی سپس سرکوب شد.^۳ فرد دیگری نیز از نسل ابوسفیان با عنوان سفیانی قیام کرد و مدعی بود که همان سفیانی است که حکومت بنی‌عباس را از بین می‌برد. او سپس تسلیم شد و خود و دو فرزندش کشته شدند.^۴ این قیام‌ها نشان می‌دهد که برداشت آنان نیز از روایات سفیانی این بوده است که سفیانی فردی از نسل ابوسفیان است.

۵. انتساب به غرب

از برخی روایات که اوصاف سفیانی را بیان کرده‌اند، ممکن است این گونه استنباط شود که سفیانی، نژاد اروپایی (غربی) دارد. روایت زیر یکی از این موارد است:

... عَنْ بَشْرِ بْنِ غَالِبٍ قَالَ يُقْبَلُ السُّفْيَانِيُّ مِنْ بِلَادِ الرُّومِ مُنْتَصِرًا فِي عُنُقِهِ صَلِيبٌ وَهُوَ صَاحِبُ الْقَوْمِ؛^۵

سفیانی از سرزمین روم با در حالی که مسیحی شده (یا برای گرفتن انتقام) وارد می‌شود؛ در حالی که در گردنش صلیبی است و او یکی از آنان است.

ورود او از سرزمین روم در حالی که صلیب به گردن دارد، مؤید غربی بودن او می‌تواند باشد. تعبیر «صَاحِبُ الْقَوْمِ» که در این روایت آمده نیز ممکن است مؤید همین مطلب به شمار آید.

۱. رک: محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۴؛ محمد بن جریر الطبری، دلائل الإمامة (ط - الحدیثة)، ص ۴۷۵، ۴۷۲.

۲. اسماعیل بن عمر الدمشقی (ابن کثیر)، البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۵۳، ۵۲.

۳. شمس الدین محمد الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۲۸۴.

۴. علی بن الحسن بن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۶۸، ص ۲۱۹.

۵. محمد بن حسن الطوسی، الغیبة، ص ۴۶۲، ۴۶۳.

سند این روایت ضعیف است: اسماعیل بن عبدالله بن میمون، مجهول است. وثاقت محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی ثابت نیست.^۱ جعفر بن سعد الکاهلی، مجهول است. مراد از أعمش، همان سلیمان بن مهران الاعمش است که بنابر تحقیق امامی و ثقه است.^۲ بشر بن غالب، توثیق ندارد. بنابراین سند این روایت به جهت مجهول بودن برخی از افراد آن، ضعیف است. افزون بر آن، این روایت به معصوم ختم نشده است و ظاهر عبارت نشان می‌دهد که محتوای آن از بشر بن غالب است. البته احتمال دارد که بشر از معصوم نقل کرده باشد که در این صورت روایت مضمر است و مقصود او نقل از معصوم بوده؛ هرچند به نام او اشاره نشده است. به هر حال سند این روایت به شدت ضعیف است. در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام این‌گونه نقل شده است:

اگر سفیانی را ببینی، پست‌ترین افراد را دیده‌ای. (او) دارای موری بور، سرخ چهره و چشم‌آبی است. می‌گوید: پروردگارا! من خون‌خواهم را می‌طلبم. پروردگارا! انتقام؛ انتقام؛ سپس (به) آتش (جهنم وارد می‌شود). درباره پستی او نقل شده که او مادر فرزند خود را، زنده دفن می‌کند؛ به دلیل آن که می‌ترسد، دیگران را (به محل پنهان شدن) او راهنمایی کند.^۳

سند این روایت صحیح است. نعمانی این حدیث را با سندی متفاوت و با اختلافاتی در محتوا از امام باقر علیه السلام نقل کرده است؛^۴ البته سه وصف «أَحْمَر»، «أَشْقَر» و «أَزْرُق» در هر دو. البته با اختلافی در ترتیب این اوصاف. تکرار شده است.

«أَشْقَر»، سرخ یا سرخ‌ماییل به زرد را می‌گویند. این وصف درباره «مو» نیز اسفنداده

۱. محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی از قاضیان عامه بوده ولی برخی او را با توجه به توثیق «ابن نمیر» ممدوح دانسته‌اند (حسن بن علی بن داود حلی، الرجال، ص ۳۲۲؛ حسن بن یوسف حلی، خلاصة الأقوال فی معرفة أحوال الرجال (رجال العلامة الحلی)، ص ۱۶۵)؛ در مقابل برخی با توجه به این که او از قاضیان درباره بنی امیه و بنی عباس بوده و دشمنی او با اهل بیت و شیعیان آشکار بوده است، او را تضعیف کرده‌اند (محمد بن اسماعیل المازندرانی، منتهی المقال فی أحوال الرجال، ج ۶، ص ۹۰). ناصبی بودن او مورد تردید است (میرزا حسین النوری، خاتمة المستدرک، ج ۹، ص ۶۳)؛ اما در مجموع دوری او از اهل بیت علیهم السلام و نزدیکی او به حاکمان بنی امیه و بنی عباس قابل انکار نیست و سخن «ابن نمیر» وثاقت او را ثابت نمی‌کند، بنابراین وثاقت او ثابت نیست.

۲. در منابع اولیه رجالی، توثیقی درباره او نیامده است. اما برخی از متأخرین با توجه به این که علمای اهل سنت، ضمن تصریح به تشیع او، وی را ستوده‌اند، بلندی مقام او را استنباط کرده‌اند. از برخی روایات نقل شده در منابع تاریخی نیز می‌توان تشیع و وثاقت او را بلندی مقام او را استنباط کرد. بنابراین سلیمان بن مهران الاعمش بنابر تحقیق امامی و ثقه است. (رک: محمد بن اسماعیل المازندرانی، منتهی المقال فی أحوال الرجال، ج ۳، ص ۴۰۳؛ سید ابوالقاسم الخوئی، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال، ج ۹، ص ۲۹۴).

۳. محمد بن علی الصدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۱.

۴. محمد بن ابراهیم نعمانی، الغيبة، ص ۳۰۶.

می‌شود؛^۱ بنابراین به نظر می‌رسد مراد از آن همان رنگ بور است که سرخ مایل به زرد را می‌گویند.^۲ رنگ موی بور، سرخ چهره بودن و چشمان آبی داشتن از ویژگی‌های غالبی نژاد اروپایی است؛ البته در میان آسیایی‌ها نیز به ندرت این ویژگی‌ها مشاهده می‌شود. ممکن است گفته شود از این نقل، به عنوان مؤید روایت پیشین استفاده کرد.

اثبات نژاد غربی سفیانی با تمسک به این دو روایت دشوار است؛ زیرا دلالت هر دو بر این مطلب ضعیف است. روایت اول حداکثر ورود سفیانی از روم و مسیحی بودن او را می‌رساند؛ در حالی که این مطلب، غیر از آن است که او نژاد اروپایی دارد؛ چه بسیار کسانی که آسیایی بوده و در کشورهای اروپایی زندگی می‌کنند و ممکن است، مسیحی باشند یا به دین مسیحیت در آمده باشند. در دلالت روایت دوم نیز همین مشکل وجود دارد؛ صرف داشتن موی بور، چشمان آبی و سرخ چهره بودن به معنای اروپایی بودن نژاد سفیانی نیست؛ بسیاری کسانی که نژادهای آسیایی دارند و دارای چنین اوصافی هستند یا احتمال دارد فردی غیراروپایی با زنی اروپایی ازدواج کند و فرزند او این اوصاف را داشته باشد؛ در حالی که به لحاظ نژادی دو رگه یا غیراروپایی (اگر به نژاد پدرش منسوب شود) به شمار می‌آید. بنابراین با این گونه شواهد، نمی‌توان اروپایی بودن او را اثبات کرد.

۶. انتساب به بنی‌امیه و غرب

برخی از محققان تلاش کرده‌اند با بررسی نسب بنی‌امیه، قریشی بودن آنان را انکار کرده و به آنان اصالت رومی بدهند که در این فرض، با پذیرش نسبت حقیقی سفیانی به بنی‌امیه، غربی بودن او نیز اثبات می‌شود. در واقع این فرض، از فروع دو فرض قبلی است که به جهت اهمیت جداگانه بیان می‌کنیم. بدین بیان که تحقیق در نسب «أُمیّة»، جد امویان نشان می‌دهد که او غلام رومی عبدشمس فرزند عبد مناف بوده که او را آزاد کرده است. بنابراین امیه و به تبع او سایر امویان، اصالتاً قریشی و عرب نبوده؛ اما (به اشتباه) به آنان منسوب شده‌اند. آنان اصالتاً رومی (غربی) بوده‌اند.

مهم‌ترین دلیل این ادعا، برخی روایات و نقل‌های تاریخ است که در ادامه مورد نقد قرار

۱. محمد بن مکرّم بن منظور، لسان العرب، ج ۴، ص ۴۲۱؛ محمد بن محمد الزبیدی، تاج العروس، ج ۷، ص ۴۵.
۲. معنای جمله «يَا رَبِّ تَأْرِي تَأْرِي تُمْ النَّارَ»، مبهم است. می‌تواند معنای آن همان باشد که در ترجمه این روایت آورده‌ایم؛ یعنی پروردگارا! انتقام! انتقام! سپس به آتش جهنم وارد می‌شود. در این ترجمه «تُمْ النَّارَ»، خبری است که امام از سرانجام او می‌دهد. این احتمال نیز وجود دارد که این عبارت ادامه گفتار سفیانی باشد که در این صورت معنای آن می‌تواند این باشد که پروردگارا! اول انتقام مرا بگیر (یا بگذار من انتقام بگیرم)، سپس مرا وارد آتش بگردان.

می‌گیرد:

الف) روایات

یکی از شواهد قریشی نبودن بنی‌امیه، نامه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به معاویه است:

وَأَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَلَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةُ كَهَاشِمٍ وَلَا حَرْبٌ كَعَبْدِ
الْمُطَّلِبِ وَلَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيحِ وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ؛^۱
اما این سخن تو که ما از فرزندان عبدمناف هستیم؛ ما هم همین طور؛ اما اُمیّه مانند
هاشم، حرب مانند عبدالمطلب و ابوسفیان مانند ابوطالب نیست؛ کسی که با پیامبر
هجرت کرد، مانند آزاد شدگان (توسط آن حضرت) نیست و کسی که نسب صریح
دارد، با کسی که خود را می‌چسپاند، برابر نیست.

از تعبیر «وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ» این گونه استنباط شده که مراد آن است که بنی‌امیه خود را
به قریش، نسبت داده‌اند؛ در حالی که نسبت حقیقی با آنان ندارند.
اما این برداشت دقیق به نظر نمی‌رسد؛ زیرا در ابتدای این نقل؛ امیرالمؤمنین علیه السلام، این
نسبت را تأیید کرده است:

وَأَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ فَكَذَلِكَ نَحْنُ...؛

این که گفتم ما فرزندان عبدمناف هستیم؛ ما هم همین طور (فرزندان عبدمنافیم).
عبدمناف پدر جناب هاشم پدر عبدالمطلب، جد اعلای رسول خدا و امیرالمؤمنین □
است؛

بنابراین این نقل، بیش از آن که شاهد بر آن باشد که نسب بنی‌امیه به قریش و عبدمناف،
نمی‌رسد؛ مؤید این نسبت است. عبارت «وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ»، صراحت یا ظهوری در این
ندارد که نسب صریح و غیر واقعی مراد باشد؛ متعلق این عبارت محذوف است و می‌تواند
مقصود آن باشد که کسی که به طور صریح به اسلام، خلافت یا شرافت منسوب است با کسی
که خود را به این فضایل می‌چسپاند، یکسان نیستند. بنابراین محتوای این روایت، نمی‌تواند
نسبت بنی‌امیه به قریش را نفی کند. افزون بر آن که در نسخه‌های دیگر این روایت، عبارت
یاد شده وجود ندارد؛ بلکه به جای آن تعبیر «وَلَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ»؛^۲ یعنی کسی که بر حق
است، مانند کسی نیست که بر باطل است.

۱. شریف الرضی، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، نامه ۱۷، ص ۲۷۵.

۲. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۴۷۱ و سلیم بن قیس الهمالی، کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۸۰۹.

در موردی دیگر در نهج البلاغه در نامه‌ای از امام علی علیه السلام به معاویه چنین آمده است:

وَمَا لِلظُّلَمَاءِ وَآبَاءِ الظُّلَمَاءِ وَالتَّمْيِيزِ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأُولَى وَتَرْتِيبِ دَرَجَاتِهِمْ وَتَعْرِيفِ
طَبَقَاتِهِمْ هَيْهَاتَ لَقَدْ حَنَّ قَدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا...^۱

اسیران آزاد شده و فرزندانشان را چه کار با امتیازات بین مهاجران نخستین و ترتیب درجات و مشخص کردن طبقاتشان؟ هیهات خود را در صفی قرار می‌دهی که از آن بیگانه‌ای.

«حَنَّ» یعنی صدا کرد و «قَدْح» به معنای تیر است. اگر تیری با دیگر تیرها متفاوت باشد، صدای آن به وقت تیراندازی مخالف تیرهای دیگری می‌شود. این مطلب مثلی است برای کسی که به قومی (یا گروهی) افتخار می‌کند که از آنها نیست.^۲ ممکن است که مراد امیرالمؤمنین علیه السلام از این تعبیر این بوده است که معاویه، نسبی را ادعا کرده است که به آن نمی‌رسد؛ اما چنین برداشتی نیز دقیق نیست. توجه به تعابیر خود این روایت، نشان می‌دهد که این حدیث بیان می‌کند که فردی مثل معاویه در میان مسلمانان جایگاهی ندارد؛ زیرا او و پدرش از کفاری بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنان منت گذاشته و آنان را آزاد کرد. بنابراین او چگونه خودش را به مهاجران و مؤمنان نخستین مقایسه می‌کند. کاربرد ضرب المثل یاد شده نیز اعم از بحث نسبت است؛ یعنی هرگاه کسی جایگاهی را که شایسته آن نیست، ادعا کند، از این ضرب المثل در مورد او استفاده می‌کنند.^۳

روایت دیگری که مؤید رومی بودن نژاد بنی‌امیه به شمار می‌آید این روایت است:

ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر «غَلَبَتِ الرُّومُ» پرسیدم، فرمود: آنان بنی‌امیه هستند. همانا خداوند عزوجل نازل کرده است: «الم؛ روم مغلوب شد در نزدیک‌ترین سرزمین و آنان پس از شکستشان در چند سال (آینده) پیروز خواهند شد. همه امور، از قبل و بعد برای خداوند است و در آن روز مؤمنان به خاطر یاری خداوند خوشحال می‌شوند» (یعنی هنگام قیام قائم علیه السلام).^۴

سند این روایت به شدت ضعیف است. محمد بن العباس، مجهول است. حسن بن محمد بن جمهور، امامی و ثقة است؛ اما پدرش، محمد بن جمهور، به شدت تضعیف شده و مذهب و

۱. شریف الرضی، نهج البلاغة (للصحی صالح)، نامه ۲۸، ص ۳۸۶.

۲. مبارک بن محمد بن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۱، ص ۴۵۲؛ محمد بن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج ۱۳،

ص ۱۳۰؛ محمد بن محمد الزبیدی، تاج العروس، ج ۱۸، ص ۱۶۶.

۳. رک: همان.

۴. علی الاسترآبادی، تأویل الآیات الظاهرة، ص ۴۲۶، ۴۲۷.

احادیث او فاسد اعلام شده است.^۱ جعفر بن بشیر و شاء نیز مجهول است.

صرف نظر از ضعف سندی، محتوای این روایت درباره تطبیق روم بر بنی امیه، نه تنها مؤیدی در دیگر روایات ندارد؛ بلکه با محتوای خود این آیات نیز مخالف است؛ زیرا در این آیات، خداوند ابتدا از شکست روم خبر می‌دهد و سپس از پیروزی آنان در آینده نزدیک خبر داده می‌شود که در آن هنگام، با پیروزی رومیان، مسلمانان خوشحال می‌شوند؛^۲ در حالی که در تفسیر نقل شده از این روایت، با تطبیق روم، بر بنی امیه به جای شکست بنی امیه از پیروزی قائم علیه السلام و خوشحال شدن مؤمنان خبر می‌دهد که با مدلول آیه مخالفت دارد. افزون بر آن، تطبیق روم بر بنی امیه، صراحتی در هم نژادی آنان ندارد، ممکن است به دلیل شباهت‌های دیگر مانند دشمنی هر دو گروه با اسلام، روم بر بنی امیه تطبیق شده باشد. بنابراین نقل یاد شده برای اثبات این مطلب، کافی نیست.

حدیث دیگری که ممکن است مؤید این دیدگاه به شمار آید، چنین است:

ابن عقدة، عن الحسن بن القاسم قراءة، عن علی بن ابراهیم بن المعلی، عن فضیل بن إسحاق، عن یعقوب بن شعیب، عن عمران بن میثم عن عبایة، عن علی علیه السلام، قال: قوله عز وجل: «الم غُلِبَتِ الرُّومُ»،^۳ هی فینا و فی بنی امیة؛^۴ این سخن (خداوند) عزوجل در مورد ما و بنی امیه است.

سند این روایت ضعیف است. ابن عقدة (احمد بن محمد بن سعید) زیدی جارودی ولی ثقة است؛ اما الحسن بن القاسم، علی بن ابراهیم بن المعلی و فضیل بن اسحاق مجهول هستند. دلالت این روایت نیز بر رومی بودن نژاد بنی امیه روشن نیست؛ بلکه چنان که در روایت پیشین اشاره شد. کاملاً عکس مقصود کسانی است که می‌خواهند از این روایت رومی بودن نژاد بنی امیه را اثبات کنند؛ زیرا بنا بر تطبیق آنان باید روم بر بنی امیه تطبیق کند؛ در حالی که ظاهر

۱. احمد بن علی النجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۳۷؛ محمد بن الحسن الطوسی، رجال الطوسی، ص ۳۶۴؛ حسن بن علی بن داود، الحلی الرجال، ص ۵۰۲؛ حسن بن یوسف حلی، خلاصة الأقوال فی معرفة أحوال الرجال (رجال العلامة الحلی)، ص ۲۵۱.

۲. دلیل خوشحالی مؤمنان از پیروزی روم بر ایران آن دوره این بود که پادشاه ایران، نامه رسول خدا ﷺ را پاره کرد و به فرستاده ایشان توهین کرد؛ اما پادشاه روم با نامه و فرستاده پیامبر با احترام برخورد کرد. ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱۵، ص ۶۱۰.

۳. روم: ۲۱.

۴. احمد بن محمد بن عقده کوفی، فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۲۰۸؛ علی الاسترآبادی، تأویل الآیات الظاهرة، ص ۴۳۴، ج ۱، قال: روی محمّد بن العباس، عن أحمد بن محمّد بن سعید

این روایت عکس آن است و گویا مقصود آن است که ائمه □ نه بنی امیه - مانند رومیان، ابتدا مغلوب می شوند؛ اما پس از مغلوب شدن به قدرت ظاهری باز خواهند گشت. بنابراین این روایت هیچ دلالتی بر رومی بودن بنی امیه ندارد.

ب) شواهد تاریخی

در برخی منابع تاریخ گفت و گوی میان عبدالله بن عباس و معاویه نقل شده است. در این گفت و گو آمده است:

ما برای شما بر خود برتری نمی بینیم. آیا (ما و شما) شاخه های یک درخت نیستیم که عبدمناف ما را جمع می کند؟ ابن عباس گفت: هرگز (این طور نیست) ای معاویه! از (مسیر) درستی خارج شدی و جواب (مناسبی) ندادی. بین ما و شما فاصله و مانعی است. شما پوسته اید و ما مغز هستیم. چقدر فاصله است بین بندگان و ارباب! آیا امیه را مانند هاشم قرار می دهی؟ هاشم، اصیل و بزرگوار بود و پست و بدنسب نبود.^۱

آن چه در این نقل مورد توجه است این تعبیر است که ابن عباس می گوید: «إِنَّ هَاشِمًا كَانَ صَمِيمًا كَرِيمًا، وَ لَمْ يَكُنْ لَثِيمًا وَ لَا زَنِيمًا». صمیم به معنای اصل و خالص است.^۲ «لَثِيمٌ» ضد کریم به معنای پست است که پستی او ممکن است به جهت نسب یا اخلاقش باشد.^۳ کلمه مهم تر در این تعبیر «زَنِيمٌ» است. زَنِيمٌ این گونه توضیح داده شده است: «الزَّئِيمُ: الدَّعِيٌّ».^۴ «الدَّعِيٌّ»، یعنی فرزند خوانده^۵ به همین معنا در قرآن نیز آمده است: «وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ»؛^۶ یعنی فرزندخواندگان شما فرزندان شما نیستند. بنابراین کسی را که از قومی نیست؛ ولی به آنان منسوب می شود، زَنِيمٌ می گویند.^۷ البته این لفظ در مورد انسان پست و شر نیز به

۱. مؤلف مجهول، أخبار الدولة العباسية، ص ۵۰۴۹: «قال معاوية: ما نرى لكم علينا من فضل، ألسنا فروع دوحه يجمعنا عبد مناف. قال ابن عباس: هيهات يا معاوية! حدث عن الصواب، و تركت الجواب، بيننا و بينكم برزخ و حجاب، أنتم الحثالة، و نحن اللباب، و لثتان ما بين العبيد و الأرباب! أ تجعل أمية كهاشم؟ إن هاشمًا كان صميما كريما، و لم يكن لثيما و لا زنيما».

۲. خليل بن احمد الفراهيدي، كتاب العين، ج ۷، ص ۹۲؛ اسماعيل بن حماد الجوهري، الصحاح، ج ۵، ص ۱۹۶۸؛ محمد بن مكرم بن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۴۷.

۳. ر.ك: احمد بن محمد الفيومي، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ج ۲، ص ۵۶۱.

۴. خليل بن احمد الفراهيدي، كتاب العين، ج ۷، ص ۳۷۵؛ احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، ج ۳، ص ۲۹؛ احمد بن محمد الفيومي، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ج ۱، ص ۲۵۷.

۵. فخر الدين بن محمد الطريحي، مجمع البحرين، ج ۱، ص ۱۴۰.

۶. احزاب: ۴.

۷. اسماعيل بن حماد الجوهري، الصحاح، ج ۵، ص ۱۹۴۵؛ حسين بن محمد، راغب الاصفهاني، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۸۳-۳۸۴؛ محمد بن محمد الزبيدي، تاج العروس، ج ۱۶، ص ۳۲۸؛ فخر الدين بن محمد الطريحي، مجمع

کار می‌رود.^۱ در قرآن کریم نیز این واژه به کار رفته است: «عُتِّلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ»^۲ که در این آیه شریفه به بدنام، زنازاده، بدون اصل و نسب (شریف) معنا شده است. بنابراین در مجموع، کاربرد این واژه در مورد معاویه، صراحتی در آن ندارد که او نسبی غیر قریشی دارد. بلکه می‌تواند به معنای آن باشد که نسب او شریف نیست یا او زنازاده است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از کتاب واقدی (گویا المغازی) نقل می‌کند که یزید بن معاویه در حضور پدرش معاویه، بر عبدالله بن جعفر فخر فروشی کرد. عبدالله بن جعفر گفت:

«بأى آياتك تفاخرنى أبحرب الذى أجرناه أم بأمية الذى ملكناه أم بعبد شمس الذى كفلناه»^۳

به کدام یک از پدران تو بر من فخر می‌فرشی؟ به «حرب» که ما او را پناه دادیم یا به امیه که مالک او شدیم یا به عبدشمس که او را سرپرستی کردیم.

این نقل در المغازی واقدی یافت نشد. ابن ابی الحدید در ادامه توضیحات معاویه را درباره سخنان عبدالله بن عباس این گونه نقل می‌کند:

اما معنای این سخن او که «آیا به امیه که ما مالک او شدیم» این است که عبدالمطلب با امیه در اسب سواری مسابقه داد و جایزه آن را صدشتر، ده غلام، ده کنیز، بردگی یک سال و تراشیدن موی جلو سر قرار داد. اسب عبدالمطلب پیشی گرفت. جایزه را گرفت و بین قریش تقسیم کرد و خواست موی جلو سر او را بتراشد، گفت: می‌توانم به جای آن ده سال تو را برده خود قرار دهم. (امیه پذیرفت) پس این کار را کرد. بنابراین امیه پس از آن حادثه به مدت ده سال در میان خدمتگزاران و نوکران عبدالمطلب بود.^۴

ابن ابی الحدید سپس می‌گوید از شواهدی که نشان می‌دهد امیه فرزند عبدشمس، به بردگی عبدالمطلب درآمده بوده، این شعر ابوطالب فرزند عبدالمطلب است که هنگامی که مطعم بن عدی علیه او و رسول خدا ﷺ دست به دست هم دادند و آنان را در شعب (ابوطالب) محاصره کردند:

توالی علینا موليانا كلاهما إذا سئلا قالا إلى غيرنا الأمر

البحرين، ج ۶، ص ۸۱.

۱. محمد بن مكرم بن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۷۶.

۲. قلم: ۱۳.

۳. عبدالحميد بن ابى الحدید، شرح نهج البلاغة لابن أبى الحدید، ج ۱۵، ص ۲۲۹.

۴. همان، ۲۳۱.

بر ما مسلط شدند، زیردستان ما، هردو که اگر از آنان پرسیده شود، می‌گویند: امر به دست دیگران است.

او این شعر را ادامه می‌دهد و در بخشی این گونه نقل می‌کند که:
قدیما أبوهـم کان عبدا لجدنا بنی أمة شهلاء جاش بها البحر
در قدیم، پدر ایشان، برده جد ما بود، فرزندان کنیزی چشم آبی که دریا به وسیله او طوفانی شد.

این نقل نیز صراحتی بیش از این ندارد که امیه برده عبدالمطلب شده است؛ این همان مطلبی است که در نقل تاریخی پیش گفته آمده است؛ اما استدلال صاحبان این دیدگاه این است که امیه غلامی رومی بوده است که عبدشمس او را به فرزندی برگزیده است. چنین ادعایی در این نقل تاریخی مورد توجه و اثبات قرار نگرفته است.

ج) سخنان برخی علما

به نظر می‌رسد اولین بار مرحوم ابوالقاسم کوفی (م ۳۰۲ ق) در کتاب «الأستغاثة» ادعای رومی بودن امیه را مطرح کرده است:

از طریق علمای اهل بیت □ درباره اسرار علوم آنان که از ایشان به علمای شیعه رسیده است، نقل کردیم که قومی منسوب به قریش می‌شوند ولی نسب واقعی به قریش ندارند. این مطلب از اموری است که جز از طریق شناخت معدن نبوت و وارثان علم رسالت دانسته نمی‌شود. مانند بنی‌امیه که گفته‌اند که آنان از قریش بودند، در حالی که قریشی نیستند. اصل آنان از روم است و تأویل این آیه درباره آنان است: «به نام خداوند بخشنده مهربان؛ الم؛ روم در مناطق نزدیک زمین مغلوب شد و آنان بعد از شکستشان، پیروز خواهند شد»؛ معنای این عبارت آن است که آنان بر حکومت مسلط شدند و به زودی بنی‌عباس بر آنان در حکومت مسلط خواهند شد. توضیح این (نسبت) آن است که در جاهلیت، اگر کسی عبدی داشت که می‌خواست او را به خود منسوب و ملحق کند، این کار را می‌کرد و نزد آنان (چنین کاری) جایز بود... عبدشمس بن عبدمناف، برادر هاشم بن عبدمناف، برده رومی خود را به فرزندی برگزید که به او «امیه» گفته می‌شد. عبدشمس او را به خود منسوب ساخت؛ پس امیه فرزند عبد شمس شناخته شد. این نسبت تا این زمان (این گونه) ثبت شد. بنابراین اصل بنی‌امیه از روم و نسبت آن‌ها در قریش ثبت شده است...^۲

۱. همان، ۲۳۴:۲۳۳ و ر.ک: عبدالملک بن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲. روم: ۱ و ۲.

چنان که دیده می شود، در این نقل دلیلی برای این ادعا، جز استناد به تأویل آیات یاد شده از سوره روم نیامده است. در حالی که چنان که دیده شد، روایات ذیل این آیات، چنین مطلبی را نمی رساند. توضیحاتی که درباره نسب امیه در این نقل آمده است، سخنان مرحوم کوفی است و مستند به روایتی نیست.

نویسنده کتاب الزام الناصب گفته است:

امیه از نسل عبدشمس نبود، بلکه غلامی رومی بود که عبدشمس او را به خود ملحق کرد؛ در نتیجه به او نسبت داده شد. بنابراین تمام بنی امیه از اصل قریش نیستند؛ بلکه به آنان ملحق شده اند و این مطلب را سخن امیرالمؤمنین علیه السلام تأیید می کند که فرمود: «أَنَّ بَنِي أُمَيَّةٍ لِصَاقٍ وَ لَيْسُوا صَحِيحِي النَّسَبِ إِلَى عَبْدِ مَنَافٍ»؛ همانا بنی امیه ملحق شده اند؛ ولی نسبت درستی به عبدمناف ندارند. معاویه نتوانست این سخن را انکار کند.^۱

خود این کتاب در دسترس نیست؛ اما از استناد او به روایت امیرالمؤمنین علیه السلام می توان دریافت که سخن او دقیق نیست؛ زیرا چنین روایتی از آن حضرت در منابع روایی ما نیامده است. به نظر می رسد این نقل، برداشتی از روایت یاد شده در نهج البلاغه است. بنابراین به نظر می رسد به خاطر برداشت غیر دقیق و عدم نقل دقیق روایت، چنین برداشتی داشته است. عماد الدین حسن بن علی طبری (متوفای قرن هفتم)، معاصر خواجه نصیرالدین طوسی و محقق حلی بوده است. او از کسانی است که به غیرقریشی بودن بنی امیه تصریح کرده است:

بدان که امیه غلامی بود رومی از آن عبدشمس. چون زیرک بود و عبدشمس او را آزاد کرد، و به فرزندی قبول کرد و از او فرزندان به وجود آمدند جمله ملاعین و فجاذیل و اکثر علماء برآند که شجره خبیثه بنو امیه اند فی قول تعالی «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ»^۲ نمودار کلمه خبیثه چون درخت خبیثه است که رسته باشد از زمین، و قوت گرفته از بالای زمین و او را قرار نباشد.^۳

وی گویا این سخن را از محمد بن عبدالرحمن بن محمد الاصفهانی آموخته؛ زیرا این دیدگاه را

به او نسبت می دهد:

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۵۴۴؛ میرزا حبیب الله هاشمی خوئی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ج ۵، ص ۲۴۴.
۲. ابراهیم: ۲۱.
۳. حسن بن علی طبری، کامل بهائی، ص ۵۲۳.

محمد بن عبد الرحمن بن محمد الاصفهانی در کتاب البدیع آورده است که امیه غلام رومی بود از آن عبد شمس بن مناف برادر هاشم بن عبد مناف و او آن غلام را به پسری گرفته بود و پرورده و به امیه بن عبد شمس معروف گشته و اصل او از روم بود چنان که نص قرآن است که: الم * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي اَدْنَى الْاَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ (روم ۳-۱) مغلوب شوند روم در نزدیکتر زمین و ایشان از بعد مغلوبیت زود باشد که غالب آیند در اندک سالی، یعنی بر ملک و خلافت غلبه کنند پس در اندک روزگاری مقهور گردند و مغلوب شوند یعنی از بنی مروان.^۱

از استنادات این دو سخن نیز می‌توان دریافت که این برداشت، ناشی از تفسیری تأویلی و غیر دقیق از برخی آیات بوده است. اگر چه بنابر روایات مراد از «شجره ملعونه»، بنی امیه است؛ اما در کلام مرحوم طبری استدلالی بر این مطلب بیان نشده است که آنان رومی هستند. در کلام مرحوم اصفهانی نیز تأویلی نسبت به آیات سوره مبارکه روم نقل شده که مستندی روایی برای آن بیان نشده است.

یکی از محققان معاصر برای اثبات رومی بودن نژاد بنی امیه به شاهد تاریخی دیگری تمسک کرده است. عبارت زیر توجه فرمایید:

اولین کسی که متعرض این جریان (رابطه بین هاشم و عبد شمس) می‌شود، طبری (۳۱۰م) مورخ معروف اهل سنت است که این جریان را بدون سند ذکر کرده و می‌گوید: «و قیل: ان عبد شمس و هاشما توأمان، و ان أحدهما ولد قبل صاحبه، و اصبع له ملتصقة بجبهة صاحبه، فنحيت عنها فسال من ذلك دم، فتطير من ذلك... ملاحظه می‌شود که طبری، هنگام نقل این جریان، می‌گوید: «قیل» و سند ارائه نمی‌کند. قصد دارند با یک «قیل» عبد شمس را جزء قریش دانسته و بعد با یک «قیل» دیگر، به بنی امیه شناسنامه عربی و قریشی بدهند و این عناصر نفوذی را عرب بخوانند.^۲

محقق یاد شده، سپس مشابه این نقل را از مقریزی (م ۸۴۵ق) نقل می‌کند که او نیز با لفظ «یقال» یعنی گفته می‌شود، این جریان را نقل می‌کند و سپس نویسنده یاد شده می‌گوید «آیا با «یقال» ادعا ثابت می‌شود؟»^۳

اما این استدلال دقیق نیست. عبارت یاد شده با «قیل» یا «یقال» فقط ضعف نقل یاد شده

۱. همان، ص ۲۷۲.

۲. نجم الدین طبری، سفیانی، ص ۲۳.

۳. همان، ص ۲۴.

می‌رساند؛ یعنی این که هاشم و عبدششم دو قلوبی به هم چسپیده بودند و به هنگام جداکردن آن دو، خون ریخته شده است، نقل ضعیفی است؛ اما این مطلب بدان معنا نیست که امیه فرزند عبد شمس نیست یا عبدششم فرزند عبدمناف نیست. این نقل اصلاً به این موضوع اشاره نکرده است.

نوشته‌های تاریخی نشان می‌دهند که هاشم و عبدششم هر دو فرزندان عبدمناف بوده‌اند.^۱ احمد بن یحیی بن جابر البلاذری (م ۲۷۹) در «أنساب الأشراف» تصریح کرده است که عبدششم و هاشم دو فرزند عبدمناف بودند. امیه فرزند عبدششم و حرب (پدر ابوسفیان) فرزند امیه است.^۲ عبد الکریم بن محمد بن منصور التمیمی السمعانی (م ۵۶۲) نیز در «الانساب» نوشته است:

اموی، با الف مضموم و میم مفتوح و واو مکسور. (أُموی) نسبت به امیه است. عده زیادی به این نسبت مشهور هستند. از جمله آن‌ها فرزندان امیه بن عبد شمس بن عبدمناف بن قصی هستند که به خلافت رسیدند و آنان منسوب به امیه بن عبد شمس بن عبد مناف هستند.^۳

با مراجعه اندک به منابع تاریخی و نسب‌شناسی‌های اموی می‌توان نقل‌های متعددی یافت که امیه را فرزند عبدششم معرفی می‌کند. حتی خود طبری، بر خلاف برداشت یاد شده، ضمن آن که امیه را فرزند عبدششم معرفی می‌کند، ماجرای اولین اختلاف بین هاشم و امیه را این گونه نقل می‌کند:

امیه بن عبد شمس بن عبد مناف که ثروتمند بود، به هاشم (به دلیل اطعام به مردم) حسادت کرد. (به همین دلیل) تلاش کرد که کاری مانند هاشم انجام دهد؛ اما نتوانست. عده‌ای از قریشیان او را سرزنش کردند. او خشمگین شد و از هاشم بدگویی کرد و او را به بیان افتخارات و داوری دیگران دعوت کرد. هاشم به دلیل سن و جایگاهش این درخواست را رد کرد؛ اما قریش او را رها نکردند و بر این کار اصرار کردند. هاشم (به ناچار پذیرفت و) گفت: من این کار را انجام می‌دهم به شرط این که (یکی از ما) پنجاه شتر سیاه چشم در خود مکه نحر کند و (دیگری) به مدت ده سال از مکه بیرون رود. امیه به این (شرط) راضی شد. کاهن خزاعی را داور بین خود قرار

۱. عبد الملك بن هشام، السيرة النبوية، ج ۱، ص ۱۰۶؛ محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۶۱؛ محمد بن جریر الطبری، تاریخ الأمم والملوک (تاریخ الطبری)، ج ۲، ص ۲۵۲؛ احمد بن یحیی البلاذری، أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۶۱ (چاپ زکار، ج ۱، ص ۶۸)؛ اسماعیل بن عمر الدمشقی (ابن کثیر)، البداية و النهاية، ج ۲، ص ۲۵۴ و...
۲. احمد بن یحیی البلاذری، أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۱ (چاپ زکار، ج ۴، ص ۴۲۹).
۳. عبد الکریم بن محمد السمعانی، الأنساب، ج ۱، ص ۳۴۸.

دادند. داور به پیروزی هاشم حکم کرد. هاشم شترها را گرفت و نحر کرد و حاضران را غذا داد و امیه به سوی شام رفت و ده سال در آن جا ماند. این اولین دشمنی بود که بین هاشم و امیه ایجاد شد.^۱

درست است که مخفی کردن نسبت غیر عربی بنی امیه، ممکن است نتیجه سیاست‌های امویان و پیروان آنان باشد؛ اما چنین انگیزه‌ای در دوران طولانی بنی عباس نبوده و اگر چنین اشکالی بر آنان بود، برای بنی عباس - که علیه بنی امیه قیام کرده بودند - دستاویز خوبی بود؛ اما در منابع تاریخی که تقریباً تمام آن‌ها مربوط به این دوره و یا بعد از آن هستند، چنین چیزی نقل نشده؛ بلکه - چنان که اشاره شد - خلاف آن ثبت شده است؛ افزون بر آن، اگر شواهد یاد شده، این اطمینان را ایجاد می‌کرد که چنین دسیسه‌ای تاریخی روی داده است، آن را می‌پذیرفتیم؛ اما - چنان که دیده شد - این احتمال جدی است که چنین دیدگاهی نتیجه برداشت‌های غیر دقیق از برخی روایات بوده است.

افزون بر نقدهای یاد شده، روایتی در کافی نقل شده است که مؤید آن است که بنی امیه رومی نیستند؛ بلکه به رومیان پناهنده می‌شوند:

بدر بن خلیل اسدی می‌گوید: شنیدم ابو جعفر □ درباره این سخن خداوند: «چون عذاب ما را احساس کردند، ناگهان از آن می‌گریختند. [از روی استهزا و تحقیر به آنان گفتند:] فرار نکنید، و به سوی زندگی مرفه‌ی که در آن نازپرورده بودید و خانه‌هایتان بازگردید تا [بار دیگر به وسیله تهیدستان] از شما درخواست کمک شود [و شما آنان را با کبر و نخوت برانید]. فرمود: زمانی که قائم قیام کند و (لشکری) به سوی بنی امیه که در شام هستند، بفرستد، آنان به روم می‌گریزند. (حاکم) روم به آنان می‌گوید: شما را وارد روم نمی‌کنیم؛ مگر این که نصرانی شوید. سپس بر گردن‌های آنان صلیب می‌آویزند و آنان را (به کشورشان) وارد می‌کنند. زمانی که اصحاب قائم نزد آنان (رومیان) می‌آیند، آنان طلب امان و صلح می‌کنند. اصحاب قائم می‌گویند: چنین نمی‌کنیم؛ مگر آن که کسانی را که از ما نزد شما هستند، به ما بازگردانید. (آن حضرت) فرمود: پس آنان (بنی امیه) را به ایشان تسلیم می‌کنند و این (تأویل) سخن خداوند است: [از روی استهزا و تحقیر به آنان گفتند:] فرار نکنید، و به سوی زندگی مرفه‌ی که در آن نازپرورده بودید و خانه‌هایتان بازگردید تا [بار دیگر به وسیله تهیدستان] از شما درخواست کمک شود [و شما آنان را با کبر و نخوت برانید]. (سپس) فرمود: (قائم علیه السلام) از آنان درباره گنج‌ها سؤال می‌کند؛ در حالی که خود به آن داناتر است. آنان

۱. محمد بن جریر الطبری، تاریخ الأمم و الملوك (تاریخ الطبری)، ج ۲، ص ۲۵۳.

می گویند: ای وای بر ما که ما قطعاً ستمکار بودیم. همواره سخنشان همین بود تا آنکه آنان را ریشه کن و خاموش ساختیم، با شمشیر.^۱

این روایت، رومی بودن نژاد بنی امیه را نیز به طور ضمنی نفی کرده است؛ زیرا در آن از پناهنده شدن بنی امیه به روم و پذیرش نصرانیت برای فرار از سپاه امام مهدی علیه السلام خبر داده است که ظهور در تمایز نژادی آنان دارد. درباره بند پایانی این روایت در برخی نقل های دیگر آن آمده است که بنی امیه با گنج ها و ثروت خود به روم پناهنده می شوند؛ اما هنگامی که رومیان آنان را به سپاه حضرت مهدی علیه السلام تحویل می دهند، از بازگرداندن اموال آنان خودداری می کنند و این باعث می شود که آنان به خاطر گنج ها و ثروت های از دست رفته خود اظهار حسرت و پشیمانی می کنند.^۲ بنا بر نقل نجاشی، این حادثه بعد از کشته شدن سفیانی، رخ می دهد.^۳

تنها مشکل سندی این روایت، بدر بن الخلیل الاسدی است که از اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام بوده؛ اما توثیق ندارد. بنابراین سند آن ضعیف است. اما احتمال رومی بودن بنی امیه را تضعیف می کند.

در مجموع، دلیل معتبری برای انتساب سفیانی و بنی امیه به روم و غرب یافت نشد؛ پس نمی توان به این دیدگاه ملتزم شد؛ هرچند احتمال آن را نفی نمی کنیم.

نتیجه گیری

از مباحث گذشته این گونه به دست می آید که اسم سفیانی به احتمال قوی، «عثمان» است و درباره نسب او قوی ترین احتمال آن است که سفیانی به لحاظ نژادی به ابوسفیان بن حرب، پدر معاویه بن ابی سفیان منسوب است. بنابراین امویان در آستانه ظهور به قدرت می رسند و از میان آنان، سفیانی شورشی بزرگ را رهبری می کند که مهم ترین جبهه ضد مهدوی خواهد بود. این نتیجه نیز از مباحث گذشته به دست آمد که انتساب نژادی بنی امیه به غرب ثابت نیست.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱۵، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۲. ر.ک: علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۸.

۳. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۰.

منابع

- ابن أبي الحديد، عبد الحميد، شرح نهج البلاغة، محقق: محمد ابوالفضل ابراهيم، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ١٤٠٤ق.
- ابن اثير جزري، مبارك بن محمد، النهاية في غريب الحديث و الأثر، قم، موسسه مطبوعاتي اسماعيليان، ط٤، ١٣٦٧ش.
- ابن بابويه، علي بن حسين، الإمامة و التبصرة من الحيرة، قم، مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ١٤٠٤ق.
- ابن حجر العسقلاني، احمد بن علي، تهذيب التهذيب، الهند، مطبعة دائرة المعارف النظامية، ط١، ١٣٢٦ق.
- ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، ط١، ١٤٠٤ق.
- ابن حماد، نعيم، الفتن (ابن حماد)، بيروت، دار الكتب العلمية، ط٢، ١٤٢٣ق.
- ابن سعد بن منيع الهاشمي البصري، محمد، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، ط الأولى، ١٩٩٠/١٤١٠.
- ابن عساكر، علي بن الحسن، تاريخ دمشق، تحقيق: عمرو بن غرامة العمروي، بيروت، دار الفكر، ١٤١٥ق/١٩٩٥م.
- ابن عقده كوفي، احمد بن محمد، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، قم، دليل ما، ط١، ١٤٢٤ق.
- ابن كثير الدمشقي، اسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٧ق / ١٩٨٦م.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، ط٣، ١٤١٤ق.
- ابن هشام الحميري المعافري، عبد الملك، السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقا و ابراهيم الأبياري و عبد الحفيظ شلبي، بيروت، دار المعرفة، [بى تا].
- ابوالفرج الاصفهاني، علي بن الحسين، الاغانى، بيروت، دار الكتب العلمية، ط٤، ١٤٢٢ق/٢٠٠٢م.
- اكبرنژاد، مهدي، بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت، قم، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، چ٣، ١٣٨٨ش.
- الامين، محسن، أعيان الشيعة، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، ط١، ١٤٠٣ق.
- آيتى، نصرت الله، سفیانی از ظهور تا افول، قم، ثانی عشر، چ١، ١٣٨٤ش.

- تأملی در نشانه‌های حتمی ظهور، قم، مؤسسه آینده روشن، چ ۱، ۱۳۹۰ ش.
- البرقی، احمد بن محمد، رجال البرقی، الطبقات، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ط ۱، ۱۳۴۲ ش.
- البلاذری، أحمد بن یحیی، کتاب جمل من انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، ط ۱، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶ م.
- الاسترآبادی، علی، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ط ۱، ۱۴۰۹ ق.
- تبریزیان، عباس، العد التنازلی فی علائم ظهور المهدي عليه السلام آخر أوصياء الرسول المصطفى صلى الله عليه وآله، بیروت، دار الأثر، ط ۱، ۱۴۲۵ ق.
- جابری، محمد رضا، نقش داعش در آخر الزمان، مشهد مقدس، انتشارات راحیل، چ ۱، ۱۳۹۴ ش.
- جوادی، قاسم، مقاله «کتاب سلیم بن قیس»، فصلنامه علمی. تخصصی علوم حدیث، ش ۳۶، ۳۵، ۱۳۸۴ ش.
- الجوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح. تاج اللغة و صحاح العربية، محقق / مصحح: احمد عبد الغفور عطار، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۱۰ ق.
- الحلی، حسن بن یوسف، رجال العلامة الحلی، نجف اشرف، دار الذخائر، ط ۲، ۱۴۱۱ ق.
- الحلی، حسن بن علی بن داود، الرجال (لابن داود)، تهران، دانشگاه تهران، ط ۱، ۱۳۴۲ ش.
- الحموی البغدادی، یاقوت، معجم البلدان، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵ م.
- الحمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد (ط - الحديثة)، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ط ۱، ۱۴۱۳ ق.
- الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، بیروت، دار الكتاب العربی، ط الثانية، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م.
- — سیر أعلام النبلاء، تحقیق: مجموعة من المحققین بإشراف الشيخ شعيب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة، بیروت، ط ۳، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، بیروت - دمشق، دارالعلم - دارالشامیة، چ ۱، ۱۴۱۲ ق.
- الزبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر، ط ۱، ۱۴۱۴ ق.

- الزبيرى، مصعب بن عبدالله، تحقيق: ليفى بروفنسال، نسب قريش، القاهرة، دار المعارف، ط ٣، [بدون تا].
- الزركلى، خير الدين، الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين، بيروت، دار العلم للملايين، ط ٨، ١٩٨٩ م.
- السمعانى، عبد الكريم بن محمد، الأنساب، تحقيق عبد الرحمن بن يحيى المعلمى اليمانى، حيدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانية، ط ١، ١٣٨٢ ق/١٩٦٢ م.
- شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة (للصبحى صالح)، قم، هجرت، ط ١، ١٤١٤ ق.
- صادقى، مصطفى، تحليل تاريخى نشانه هاى ظهور، قم، حوزة علميه قم، دفتر تبليغات اسلامى، معاونت پژوهشى، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامى، : ج ٢، ١٣٨٥ ش.
- الصدوق (ابن بابويه)، محمد بن على، كمال الدين و تمام النعمة، تهران، الاسلاميه، ط ٢، ١٣٩٥ ق.
- _____، معانى الأخبار، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزة علميه قم، ج ١، ١٤٠٣ ق.
- الطبرى أملى صغير، محمد بن جرير بن رستم، دلائل الإمامة (ط - الحديثة)، قم، بعثت، ط ١، ١٤١٣ ق.
- طبرى، عماد الدين حسن بن على، كامل بهائى، تهران، مرتضوى، ج ١، ١٣٨٣ ش.
- الطبرى، محمد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوك (تاريخ طبرى)، تحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم، بيروت، دار التراث، ط ٢، ١٣٨٧ ق/١٩٦٧ م.
- طبسى، نجم الدين، سفيانى، قم، انتشارات مركز تخصصى مهدويت، ج ١، ١٣٩٤ ش.
- الطريحي، فخر الدين بن محمد، مجمع البحرين، تهران، مرتضوى، ط ٣، ١٣٧٥ ش.
- الطوسى، محمد بن الحسن، الغيبة (للطوسى) / كتاب الغيبة للحجة، قم، دار المعارف الإسلامية، ط ١، ١٤١١ ق.
- _____، الفهرست (فهرست كتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنّفين و أصحاب الأصول) (ط، الحديثة)، قم، مكتبة المحقق الطباطبائى، ط ١، ١٤٢٠ ق.
- _____، رجال الطوسى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجامعة المدرسين بقم المقدسه، ط ٣، ١٣٧٣ ش.
- عدهاى از علماء، الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث)، قم، مؤسسة دار الحديث الثقافية، ط ١، ١٤٢٣ ق/١٣٨١ ش.

- العياشى، محمد بن مسعود، تفسير العياشى، تهران، المطبعة العلمية، ج ١، ١٣٨٠ ق.
- الفتلاوى، مهدي حمد، رايات الهدى و الضلال فى عصر الظهور، بيروت، دار المحجة البيضاء، ط ١، ١٤٢٠ ق.
- الفراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين، انتشارات هجرت، قم، ط ٢، ١٤١٠ ق.
- الفيومى، أحمد بن محمد، المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير، قم، مؤسسه دار الهجرة، ط ٢، ١٤١٤ ق.
- القحطانى، السيد ابى عبدالله، الحسين، موسوعة القائم، بغداد، دار المحجة البيضاء، ط ١، ١٤٣١ ق/ ٢٠١٠ م.
- القزوينى، محمد كاظم، الإمام المهدي عليه السلام من المهد الى الظهور، قم، دار الانصار، ج ١، ١٤٢٧ ق.
- قمى، على بن ابراهيم، تفسير القمى، دار الكتاب، قم، چاپ چهارم، ١٣٦٧ ش.
- الكشى، محمد بن عمر، رجال الكشى، إختيار معرفة الرجال، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ط ١، ١٤٠٩ ق.
- الكلينى، محمد بن يعقوب بن اسحاق، الكافى (ط، دار الحديث)، قم، دار الحديث، ط ١، ق ١٤٢٩.
- المازندراني، خاتون آبادى، (محمد) اسماعيل خواجوى، الفوائد الرجالية (للخواجوى)، تحقيق: سيد مهدي رجائى، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، ١٤١٣ ق.
- المازندراني، محمد بن اسماعيل حائرى، منتهى المقال فى أحوال الرجال، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ط ١، ١٤١٦ ق.
- المجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ط ٢، ١٤٠٣ ق.
- المزى، يوسف بن عبدالرحمن، تهذيب الكمال فى أسماء الرجال، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسه الرسالة، ط ١، ١٤٠٠ ق/ ١٩٨٠ م.
- المفيد، محمد بن نعمان، الأرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، قم، دار المفيد، ط ١، ١٣٧٢ ش.
- منقرى، نصر بن مزاحم، وقعة صفين، قم، مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ط ٢، ١٤٠٤ ق.
- المنقرى، نصر بن مزاحم، وقعة صفين، تحقيق عبد السلام محمد هارون، القاهرة، المؤسسة العربية الحديثة، ط ٢، ١٣٨٢ ق، افسست قم، منشورات مكتبة المرعشى النجفى، ١٤٠٤ ق.

- الموسوى الخويى، سيد ابو القاسم، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، [بى جا]، [بى نا]، [بى تا].
- مؤلف مجهول، أخبار الدولة العباسية و فيه أخبار العباس و ولده، تحقيق عبد العزيز الدورى و عبد الجبار المطلبى، بيروت، دار الطليعة، ١٣٩١ق.
- النجاشى، احمد بن على، رجال النجاشى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى التابعه لجامعة المدرسين بقم المشرفه، ط٦، ١٣٦٥ ش.
- النراقى، ميرزا ابو القاسم بن محمد بن احمد، شعب المقال فى درجات الرجال، تحقيق: محسن احمدى، قم، كنگره بزرگداشت نراقى رحمه الله، ط٢، ١٤٢٢ق.
- النعمانى (ابن أبى زينب)، محمد بن ابراهيم، الغيبة (للنعمانى)، تهران، نشر صدوق، ١٣٩٧ق.
- النورى، محدث، ميرزا حسين، خاتمة المستدرک، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ط١، ١٤١٧.
- الهاشمى الخويى، ميرزا حبيب الله، منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغة و تكملة منهاج البراعة (خوئى)، ٢مكتبة الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، ١٤٠٠ق.
- الهلالى، سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس الهلالى، قم، الهادى، ج١، ١٤٠٥ق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی